

من حضرت الوحيد

## هوا لمستعان

چنانچه طاهره زکیه باجماع جمیع این طایفه از وضع و شریف بزرگ و رئیس بود و همه کی او را مطیع بودند الا بعض، محض استماع آیات ازلیه فطرت حقیقی او، تصدیق شجره ازلیه نمود و محضاً لله و نفسه این شجره را مطیع کشت و الواح و آثار او که از حد حصر بیرون است بر این داعی و گواه است و کذا اسم عظیم که از جانب حق رئیس بر هکلی بود و جمیعاً در ارض طاء و غیره او را بزرگ میدانستند به محض استماع تصدیق نموده بالکلیه منقطع گردید و کذلک جمیع اصحاب از عالم و جاهل هکلی این شجره ازلیه را مطیع گردیدند و بعضی که در دلهای ایشان علم حقیقت نه بود و فطرت اصلی با آنها هویدا نبود و دیده می حقیقت و بصیرت نداشته از جلیان حضرت رب الارباب مسکت نموده جواب شافی از مصدر حقیقت شتوند و کذلک ما قضی و جرمی را جمیعاً در محضر نقطه اعلی جل و عرّ عرض نمودند و آن حضرت به محض استماع، الواح و آثار و شواهد و بینات در اثبات شجره ازلیه از منبع اجلال صادر فرموده و ما خلق و یخلق را به سوی او دعوت نموده.

اگرچه الواح لانهایه قبل از ظهور ثمره ازلیه ظاهر شده بود و نفس الهی در این باب، در الواح و کلمات و اشارات متقنات (به معنی محکم) و بیانات باهرات فرموده بودند، لیکن هر آنکه فطرت تجلی (یعنی اصلی) او طاهر از خبائث (صفحه 2) شیطانی و وساوس نفسانی بود در این باب شک و شبهه ای ننموده.

چه مشهود او لواالباب بود که این شجره از کسی تعلیم نگرفته بود بل به محض تجلی مجلی در صغرسن و عنفوان شباب تجلیات لانهایه ظاهر نموده ماکان او یکون را مستضی داشت چنانچه آثار او ناطق است که از اول بدء تا امروز مرآت حقیقت چنین ناطق شده و کوش ما خلق چنین آثار نشوده چنانچه ناطق است شجره حقیقت ان الکور بعد ما رقت الف و مائین و سبعین نته قد اظهر انه مثل تلک المرآت فاستعرف قدرها نبح.

اگرچه این رشحه ای است از طمطام ازل و چکره ای است از موج بحر قدم لیکن از برای ضعف بصیرتها و دیدهای های حقیقی، قلبی از اقام ترشحات آثار آن مذکور گردید تا آنکه دیده قلب و حقیقت مستیر گردد. چنانچه در بدو امر خواص اصحاب که در ارض طاء بودند هکلی مصدق شدند و شبه ای از برای کسی نبود چنانچه کثیری از اهل بیان که مدعی شدند مقالات لانهایه را، هکلی مطیع او شدند ولی چون بدء به اتحاکشید و شجره حقیقت غایب گشت هر یکی تیغ شرک از نیام

یرون و به مخلب (چنگ) شقاق قصد این شجره نمود و عصیان حقیقی هویدا گردانیدند و ندانند که آن بر شجره ی حقیقت واقع شد. چنانچه مشهود و هویدا است منقطع از مدعیان حتی چه وارد شد و چه از بعد خواهد شد ان شاء الله و لا قوة الا بالله.

هرگاه بخواهند حقیقت امر را درک نمایند در آثار ازلیه که لاحد و حصر است ملاحظه نمایند و کذکک آثاری که از آن شجره (صفحه 3) ظاهر است و هنوز در پرده خفا است و دیده بصیرت در کسی نیست که از خزانه غیب یرون آید الا ان یشاء الله.

پس بجزئی تأمل نموده و تفکر دارند. اگر گویند تفویض امر بسوی این شجره ظاهراً از جانب حق به محض لطف و اشفاق بوده، نه به لیاقت، حقیقت جواب گوئیم که دیگران هم بودند و کبراهم وجود داشتند اگر حق با آنها بود چرا تفویض امر به آنها نمودند؟ و این شجره را مخصوص گردانیدند و اگر گویند این شجره از اتیان آیات باهرات عاجز است، آنهم مشهود است که چنین نیست. اگر شبهه ای دارند قدم به عرصه لاهوت حقیقت نهند تا آنکه آثار الهی را در نفس ربانی مشاهده نمایند، چنانچه آثار این شجره ازلیه به چند وجه است:

- وجه اول چون نفس بیان است احدی امتیاز نخواهد داد.
- و ثانی به نهج فرقان است چنانچه هیچکس با فرقان فرق نخواهد گذارد.

• و ثالث چون آثار قدوسی است که از شجره قدوسیت اسم آخر حضرت قدوس در میان ظاهر شد، احدی امتیاز نخواهد داد.

• و رابع آثار می است که مختص شجره می ازلیت است، به محض نظر درک خواهند نمود که از سخن چینی و جمع نمودن میانه کلمات نیست، چه اگر این باشد منهای ال (احتمالاً عمل باشد) تا امروز به هم خواهد خورد و حقی ثابت نخواهد شد.

پس در آن مقام گوئیم که این کلمات سخن چینی است بعضی از کلمات نازله فرقان و بیان جمع گردیده و عبارت ترکیب داده شده معنی آن از کجا برگزیده معلوم میشود؟ (صفحه 4) و اقتراعات کلمات از کجا به هم میسرند؟ استغفر الله عن ذلک که چنین نیست، بل این شجره ازلیت قادر است که چون جمیع کتب از اول بدء تا امروز تلاوت نماید.

اگر شجره ای دارند کلمات سابقین را جمع نمایند و در حضور خویش تبیین نمایند تا آنکه این شجره الهیه تلاوت آثار الهی نموده حرفاً به حرف طبق آثار قبل بلسان بدع و مطالب ضرع (به معنی مثل و مانند) و شبیه به آثار موجود، تا آنکه شجره ای از برای اولوا الابصار (در متن اصلی نیز ظاهراً نسخه بردار غلط نوشته است و دو تا الف را جا انداخته) نماید.

انذکی از صعق رهیده به هوش آید آیا حقی جز بیان هست؟ نه والله، حقی متصور نمیشود. و این شجره به این قدرت کبری و سلطنت عظمی، چون ذره ای است نزد رب بیان و رشحه ای است نزد این طمطم ایقان. بل استغفر الله عن ذلک لأن وجودی یخلق به و کیف وما يتعلق علی الوجود. سبحان الله عن ذلک و تعالی علواً کبیراً.

بدانکه دلیل بعد از حجت واضح و یتنه ساطعه لامعه و بیان لائح نصوصی است که از شجره امر طالع است و بعد از نص قاطع و برهان ساطع لامع تأویل بعد از تصریح است. اقل صراحی بیان در حق این شجره بسیار است. اگرچه حال بعضی از آن در این ارض موجود نیست ولی در ارض اخری مشهود است. کتاب مستقیظ را ملاحظه نمایند. و ثانی تأویلات کتاب است. اگر بخوایم هر آینه هیچکس احصا، احصای تأویلات آثار بیان تواند نمود چنانچه همه اسم و مثل و نعت و اوصاف و شواهد و یتات در حق این شجره ناطق است و الله العلی الحمید الغالب که مقصود خود پنی و غرور نیست بل مقصود و مرام حقیقی اتباع حق و آثار او است.

(صفحه 5) تا اینکه نفس بصیر در این ظلمات حیرت، موت جاهلیت نماید بل به اتباع حق در نخل شجره بیان مستطیل شده انا فانا فیوضات لانهایات الهی را در نفس خویش مشاهده نماید زیرا که عنقریب رشحه این عمر کیشته گردد و کلشی الی و کره (لانه پرنده) راجع شود.

قدری به هوش آمده ساعتی یقضان (بیدار) گشته لان مصیر الكل الی الله وکل ینصرم الی الله  
موجده. بعضی توهم بینمایند که این شجره دعوی مقامات لانهایه داشته و مدعی مقام موعود است.  
ای جهال نادان! اگر چنین بود از اول کلام تا امروز هکلی شا شجره ازلیه را من یظهره الله جل و  
عز فرض نمودید و این عبد مفتقر منع نموده و سلب این مقام از خویش مینمود، چنانچه کثیری به همین  
اعتقاد از این عالم فانی رفتند.

اگر فی الحقیقه مقصود او از بعد این بود، شا خود قبل آن را مقرر (نسخه بردار اشتباها "مقرر" نوشته)  
بودید چه احتیاج به انکار؟ تا آنکه مزید بر زحمت شده دلیل و برهان آوریم! سیمایه ازلیت در بدء  
امر مطالب عالیه منظور داشت نه اینکه خود مدعی باشد، بل در مطالب عرفان کمال سیر و عروج  
را مقصود داشته لیکن از شجره مقدسه الهیه حضرت اعلی غیر آن صادر شد و آن مقامات از جمیع  
نفوس تنهی گشت و شجره ربانیت حقیقت جلیان سجانی نفی این مطالب نمود.  
چه عالم ترقی نموده و مظاهر مرتفع گشته، چگونه توان فوق این سخن گفت؟ چه آثار الهی لاسمه العظیم  
ناطق است و لا تدکرُن ذکر الرجح نخ.

والآ ورقه ازلیه جمیع این مطالب چون مشت ترابی در دست او بود ولی چون مقصود او (صفحه 6)  
اتباع امر و حدود الهی بود، چنانچه شجره مبارکه ظاهراً امر شده معمول داشت. همان کلام حقیقی را  
کما شاء الله و اراد جریان داد تا آنکه هر حق به مرکز خود قرار گیرد و محق از دون آن مشهود گردد.  
و اگر گوئیم مقام موعود مقصود محض صعود عرفان است چه احتیاج به این مطالب؟ در همه کلمات  
بیان و مافی ظله نحو این مطالب مندرج است احتیاج به حرف جدید نیست. بل شجره موعود باید  
نفس آن باشد نه اینکه من باب العرفان سخن گوئیم. بلی میتوانیم بگوئیم همه نفوس من یظهره الله  
است و همگی مظاهر الهی هستند ولی ان مقام عرفان است، چنانکه میگوئیم کل له عابدون و کل له  
قاتون و له اسلم من فی السموات و الأرض و الیه کل یرجعون.  
چنانچه مشهود است که کما ینبغی له را کسی درک نموده و بحقیقت او را پرستش نکرده و پرهیزکاری  
نموده و اسلام به او نیاورده و تسلیم حقیقی نموده بل محض عرفان و صعود و ایقان در نفس و  
وجدان است.

چنانچه از بعضی معتبرین دوستان از قبل شنیدم که اعتقاد حقیقی او قبل از ارتفاع او این بود که  
حضرت اعلی بایت دارند و شجره قدوسیه رواق میباشد و طاهره زکیه نفس یت و این محض کفر و  
شُرک به خدا بود. با وجود آنکه طاهره زکیه خود را کنیزی از کنیزان او محسوب می نمود چگونه

میتوانست مدعی این مقام باشد که وجود آنکه در کلمات او از ذکر اتی انا الحق تا اتی انا الذر جریان داشت و جمیع مطالب عالیه در آن مندرج بود و در بعضی مقام عرفان جز خود را نمیدید ولی همه آن من باب العرفان بود و صعود در بیان نه من باب (صفحه 7) تحقیقه.

چنانکه در کلمات نور مشهود است که میگوئیم انا اظهرنا نطقه الاولی. با وجود آنکه خود، خود را عبد او میدانیم اگر قبول فرماید و این شتھی فخر ما است. به مثل این هر آنکه هر مطالب عالیه گوید از حول خود تجاوز تواند نمود و در هر درجه که گوید مخلوق است و در شأن خلق خواهد بود. چنانچه من خود در این واقفم و این مطالب را بھتر و تمام تر از همه کس میدانم. چنانچه راه نما از قبل میفرمود و ان لنا مع الله حالات نحن هو و هو نحن و کلماتی دیگر شبیه این و به این معانی همه این من باب العرفان و علو گوینده است و الآن مقصود ذات الهی باشد بل ظھورات اوست.

و شجره بیان میفرماید کل ما ظهر من قبل ظھوره ادلاء علی انه لا اله الا هو و شبیه این کلمات و آیات متقنات در بیان بسیار است. با وجود آنکه مدعی این مقامات اکثری از دوستان شدند و هر کس از خود دلیلی به زعم خود آورده، اشھد بالله که مقصودشان خود بینی و غرور بود و مقصود همه کی اینکه جمعی بگرد آورند و شاخص باشند نه مقصود پیروی حق و اتباع او بل مرام تحقیقی ایشان اسمی از جهت خود

گذارند و مردم به ایشان مقتضی (دنباله رو) کردند. و گرنه این بود، سبب اغراض و اعراض هکلی از شجره ازلی چه بود؟ اعادنا الله من کل حزن انه قریب و دود.

با وجود آنکه اعراض همه از شرک به خدا و کفر به او بود، چنانچه معلوم است لایشر معرض شدند چه اقبال سیش چه بود؟ اعراض، سبب آن چه؟ با وجود آنکه هر دو رفتنی هستیم و خواهیم رفت. اگر مقصود اسم است چرا عبث خلقی را در معرض نفاق می آورند؟

اشهد الله و نفسه و کنفی به علی شهیدا که در حین دعوت (صفحه 8) در اول امر به هیچ معرض مقابل نداشتم و هیچ مدعی در این مقام نبود و به وهم کسی خیال ادعا خطور نمیکرد، بل آنهاییکه از بعد مدعی شدند کمال افتخار به اطاعت این عبد مینمودند.

و این روز که بعضی اسناد خد مگذار می خود به حقیر (نسخه بردار اشتباها بحقر نوشته است) میدهند و دعوی خد مگذار می داشته و مدعی بودند در این مقام. می بینی که کثیری از دوستان معرض شده اند. فی الحقیقه دوست نمی بینم که نصرت این عبد متطور بود. اینهمه گفتگوها و کلام ناشایسته چه بود که هر کس سخنی گفت و از تیغ لسان خود زخمی نهاد؟ جز مقصود اتباع نفس و اهلاك عوام بوده؟

و الا عالم البصیر، به محض دانستن چند کلام و عبارت فحشی از حق محبوب نمی شود. چنانچه الحمد لله خود را از شجر محتجب نمیدانم اگر چه به زعم قائلین، بنده محبوب و منفی شده ام ولی شجره خود گواه

است که مقصود جز رضای او و امر او نداشته ام و الحال هم به همان طریق الی یحرق دمی فی سبیلہ  
و ینضج ثاری و ذلک لھو الفخر الاعلی و الافتخار الالبھی لایعدله من شیء ما فی السموات و الارض.  
اگر دوست میداشتم در این ایام هویدا میکشت نه والله، دوست حقیقی نیست اگر می بود هر آینه  
او باش اصحاب باغوامی نفوس موثفکه بنده را به معارض خطاب خود در نمی آورند بل انا لک کمال  
دوستی را مدعی بودند خار محنتی نهادند و آنچه خواستند نمودند. انا اشکو شیء و حزنی الی الله انه بصیر  
بالعباد و انه لبالمرصاد.

و امروز ما همه که مشهودیم ایا از بعد چه خواهد شد و امر به کدام ننج خواهد ماند. بنده مفتقر که بقول  
بعضی مؤید از شجره بودم و دلائل ظاهر و باطن هر دو داشتم و بگفتار بعضی خدمت مینمودند  
عاقبت امر (صفحه 9) چنین شود که یک دوست نباشد. چگونه و دیگران را، هیچ این طریق نبوده و  
چنین هم نشده و اتقوا الله یا عباد الله و اعلما انکم ملاقوا الله.

عقرب همگی خواهیم رفت و هیچکس نخواهد ماند و بعینه این بساط خواهد ماند و دیگری ملک خواهد  
شد که آنهم خواهد رفت و بدگیری خواهد پرداخت و هر نفس الی الله راجع خواهد گشت و جز  
ندامت نخواهد ماند.

چرا باید عبث امری را ضایع نمود و گفتار ناشایسته عوام استماع نمود؟ اگر فی الحقیقه مقصود اتباع حق است خودبینی و غرور چیست؟ و اگر اضلال ناس است چرا اسم حق بر خود باید گذارد و هر آن دعوی تازه نمود؟ آیا آثار الهی ظاهر نیست؟ و آیا انگشتان قدرت بر دست این شجره عظمت نیست؟ و آیا لسان حقیقت در او ناطق نیست؟ چرا چنین وقع شود؟

اگر گویند مقام ثمره مرآت است اعلی مقام شجره حد مرآت آن است که مرآت الله بر او اطلاق شود چنانچه در ظل این، همه اسمها مندرج است و همه امثال هویدا است، چنانچه نص قاطع است از شجره ظهور لا اله الا الله و ان علی قبل نبیل نفس الله و ان مافی البیان دین الله و ان اسم الازل الوجود ذات الله و غیر از این مقام اسماء دیگر به اقرار شجره ظهور به خط مبارک مرقوم است. چرا در آنجا غوص ننمایید و در حد مرآت وقع می‌شوید؟ با وجود آنکه مقام شمسیت (1) و دون آن در ظل مقام مرآت وقع است و این فوق مقامات مذکوره است و این عبد مفتخر جز عبودیت صرفه مدعی نیست و اگر دون مشاهده شود بعلو عرفان و سمو وجدان است و الا جز اتی انا ذر من التراب ناطق نیست و فی الحقیقه همین است و غیر از این نیست چنانچه خود را جز عبد شجره ظهور نمیداند، (صفحه 10) بل به عبودیت خود، شجره را مفتخر است و به آن معزز.

بل دوستان قدری به خود آمده بر نفوس ضعیفه رحم نموده . مقصود این عبد مفتقر نه این است که خود را مالک جمیع وجود گردانم یا آنکه ابناء و ذریات خود را آفتاب حقیقت گردانم. هر جا که حق طالع شود مطاع است خواه عبد باشد و خواه حر. ان کان ذریتی او دون ذلک.

و ان من (به نظر می آید اینجا به جای "من" کلمه "یا" باید باشد) اولی البیان تا کی در غمرات موت و سكرات آن غوطه ور باشیم؟ (به نظر نسخه بردار باشیم را باشم نوشته است). اندکی هوشیاری لازم است و قدری بینائی سزاوار. بل نفوس منده که رحم بر خود نموده هوشیار گردید. اشهد بالله و نفسه که مقصود حقیقی بر رده بر بعضی بودن نیست بل اتباع حق است. متی طلع فهو الحق و متی ظهر انا به مؤمن،

دلیل حقیقی مشهود نمیگردد و الا تبعیت معلوم یشد و در اینجا که مشهود است، ارتداد همگی هویدا است و نفاق بعضی چون بحر شریر در امواج و امواج. آیا در بیان همین است که کسی را راد نباشید و دیگر چیزی نیست؟ پس همه حکم این است؟ یا آنکه همه احکام جاری است؟ و یا آنکه بعضی را قبول باید نمود و بعضی را رد باید کرد؟ یا آنکه هر چیز پسند انظار است محبوب است و هر چیز که پسند نظرها نیست مغبوض؟ و باید او را تاویل نمود؟

در بیان پیرومی شجره ربوبیت لازم است بل واجب ، او را تأویل مینائی و تأویلاتی که خودت میدانی که محض افترا و کذب بر شجره و بر خداست او را قبول میداری و راد بر شجره ربانیت میگذاری با وجود آنکه میدانی که از اول بدو تا امروز چنین مطیع از برای هیچ حقی ظاهر نشد چنانچه مشاهده مینائی که آثار او چون بحر حقیقت در امواج و التظام است و ما خلق و مخلوق را فرو گرفته و در خود (صفحه 11) جز اطاعت مولای خود نمی بیند و به این ، در ملاء اعلی و ادنا مفتخر است و همین او را بس است و جز این کافی او نیست. اگر نه امکان متهلی و لائق می بود، هر آینه آثار عالم را فرو گرفته بود.

چنانچه مشاهده میشود که کسی طالب حق نیست و در شب و روز آثار الهه نوشته میشود و دیده بصیری نیست و اگر هم کلمه ای بیرون آید از هر طرف بدگویان تیغ لسان را بیرون خواهند کشید و بی مغزان آن دوستان بجائش عتیقه خود را جریان خواهند داد.

آیا سب این همه اعراض چیست؟ و دلیل این همه نفاق کدام؟ جز آنکه از حق بیزار می جسته و به هوای نفس خود متمسک شده؟ اگر نه این بود چرا حق محجب میشد و خلق در حجاب میرفتند؟ و اکنون اسمی از شجره ظهور نمانده. جز در هوای خود صعود مینمایند و ذکر می میکنند ان هم بر سبیل

حکایت و مذاکره و الا چیز می نیست. انا نعوذ بالله الرحمن من کل نار قد احاط بها علما انه کان علی کلشیء قدیراً.

در عاقبت خود مینا شو و مستبصر کرد و ایتقدر خون ناحق مریز! آیا مصیر (به معنی محل بازگشت) توبه سوی تراب نخواهد بود و الی رب الارباب، بازگشت نخواهی نمود. اتق الله و ارجع (به معنی برگرد به سوی خدا به شکل امر که اشتباهها ازجع نوشته نسخه بردار) الیه و تب (یعنی توبه کن) عما فعلت. لان یتوب علیک باحق انه هو التواب الرحیم و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب (نسخه بردار اشتباهها "مقلب" نوشته است) یتقلبون و الحمد لله رب العالمین.

حمدت الله حمدا لایزال فانی الحمد عزّا الحمد نور

شکرت الله شکرا فی المقال فانی الشکر عزّا الشکر حال

---

1. توجه شود که در جایی حضرت باب الباب را شمس الله الاول و حضرت قدوس را شمس الله الاخر نامیده اند و در اینجا اشاره فرموده که مقام مرآت از کلیه حروف حی (اسماء الله) بالا تر می باشد و اسماء الله در ظل مرآت الله قرار دارند که از جمله نشانه های آن ظهور آیات در ایشان است چنانچه حضرت اعلی جل شأنه خبر از ظهور نور در بیان عربی داده بود در سال نهم که در سال ششم ظاهر شد (طبق نص صریح پنج شأن) با آیات و بینات، بنا بر این حروف حی و تمام اسماء در ظل او قرار می گیرند. چنانچه خود در اینجا تصریح فرموده است.